شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال شانزدهم
۸ دی ۱۴۰۳
۱۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۹۴

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۴٪

۱۳° ↑ ۳° ↓

صبح ۱ | ظهر ۱۲ | عصر ۱۰ | شب ۵

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۳:۱۸ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۷:۵۹
- غروب آفتاب ۱۶:۲۴:۳۱ ● اذان صبح فردا ۰۵:۱۱:۴۶
- اذان مغرب ۱۶:۴۴:۵۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۲:۲۱

پیامبر اکرم(ص):

«آگاه باشید بدترینِ امّت من کسانی هستندکه از ترس آزارشان، نزد مردم گرامی باشند و آگاه باشید هر که را مردم از ترس آزارش گرامی دارند از من نیست.»

تحف العقول، حکمت ۱۸۰.

کارتون شهر



رضا جنگی

نوسانات قیمت ارز منجر به بی‌ثباتی در بازار لوازم خانگی شده است.

اول شخص

مرد چالش‌های بزرگ

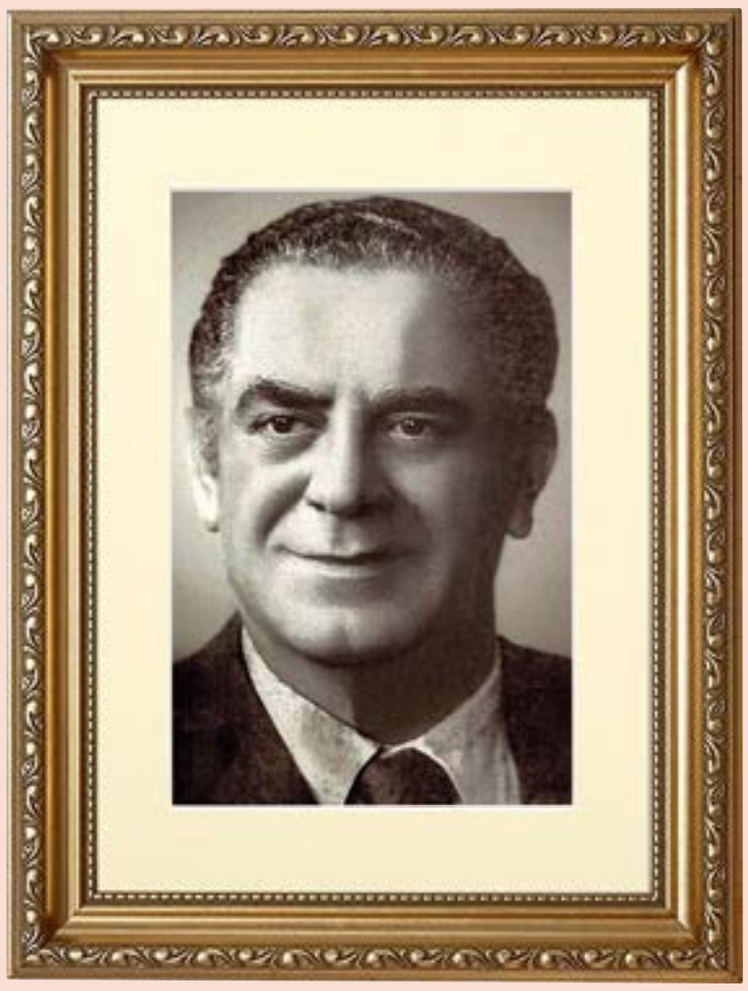
درباره مرحوم مهندس باقر مستوفی، پدر صنعت پتروشیمی ایران به بهانه روز ملی صنعت پتروشیمی



نویسنده آزاده چشمه سنگی

بندر آبادان/ تابستان ۱۳۱۹

تابستان ۱۳۱۹ است. وسط خرماپزان آبادان. باقر مستوفی، چهارسال پیش همین وقت‌ها بود که چمدان رفتنش را بست و راه افتاد سمت انگلستان. آن روزها جوان ۱۷، ۱۸ساله‌ای بود که تازه دیپلم گرفته بود و حالا برای خودش یک پامهندس شده بود. مادرش مضطربانه ایستاده کنار بندر، چشم به آب دوخته تا آن کشتی حامل پسرش بالاخره لنگر بیندازد. او راه درازی را پشت سر گذاشته. از آفریقای جنوبی تا هندوستان، از هندوستان تا خلیج فارس و حالا باید حوالی آبادان باشد. یحتمل خسته است. خسته از تماشای امواج، ملاقات غروب و مرور روزهای پرفرازونشیبی که در انگلستان سپری کرده. روزی که می‌رفت هیچ تصوری از دانشگاه بیرمنگام نداشت، اما روزی که برگشت، اولین مدال کدمن (درجه BSc First Class) توی دستانش بود. درجه‌ای که برای اولین بار نصیب یک خارجی در دانشگاه می‌شد. رفته بود برای تحصیل در رشته نفت، اما جنگ دوم جهانی که در ۱۹۳۹ (۱۳۱۷ خورشیدی) آغاز شد، مسیر برنامه‌هایش به آزمایشگاه تحقیقات شرکت نفت انگلیس و ایران در سن بری تغییر کرد. جایی که در آن یک سال، چیزهای بسیاری آموخت و در جوار متخصصان خبره نفت، با زیروبم این صنعت، آشناتر شد. حالا داشت به ایران برمی‌گشت تا هرآنچه آموخته در میدان عمل، تقدیم خاک وطن کند. کشتی سرانجام به بندر رسید. باقر همراه مادرش به تبریز رفت. بین سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ خورشیدی جایی که پدرش در سمت استاندار آذربایجان خدمت می‌کرد. اما همین که عزم کرد به آبادان برگردد تا خدمت خود را آغاز کند، جنوب ایران به دست قوای انگلیس و شوروی افتاد. می‌توانست همانجا بماند، اما به چشم دیده بود آنچه با نیروهای کار در جنوب ایران می‌کنند، چیزی شبیه به آپارتاید آفریقای جنوبی است. پس به تهران رفت و ترجیح داد تا بهبود اوضاع، در بنگاه آبیاری مشغول به کار شود. همان دوران بود که در اداره آبیاری، با چند و چون حفر چاه و دستگاه‌های حفاری و اصول این کار، آشنا شد. تخصصی که بعدها در حوزه نفت، حسابی به دادش رسید.



میدان نفتی البرز/ تابستان ۱۳۳۰

ساعت سه و نیم شب بود که تلفن - فاکس خانه آقای مستوفی زنگ خورد. ملک منصور، سرمهندس تیم حفاری بی‌هیچ کلام اضافه‌ای گفت: «نفت زده به آسمان. همکاران خارجی همه دستپاچه شده‌اند و کنار رفته‌اند. ما هم همه آمده‌ایم بیرون و نمی‌دانیم چه‌کارکنیم. هیچ‌کس کار نمی‌کند. همین الان هم یک اتوبوس از این جاده رد می‌شد، این چاه هم کنار جاده است و اتوبوس خیس از نفت شد. هرآن ممکن است فاجعه‌ای رخ دهد.» همه چیز شبیه یک کابوس بود. ساعتی بعد، باقر مستوفی با چشم‌های متحیر از جیپ خود پیاده شد و سعی کرد آنچه را به چشم می‌بیند، پردازش کند. هفته‌ها بود تیم حفاری حوالی قم مشغول کار بودند و حالا درست بامداد همان روزی که مهندس مستوفی از فرط خستگی و ناامیدی بنا داشت چند روزی را با خانواده به سفر برود، نفت داشت عین آتش‌فشان به سقف آسمان می‌کوبید. آن روزهای اول، دولتی‌ها می‌گفتند این همه چاه! فرصت نفتی زیادی در جنوب داریم، چرا قم؟ اما مطالعات مهندس مستوفی نشان می‌داد می‌تواند در این محدوده به نفت زیادی برسد. حالا توی گرگ‌ومیش جاده، در حالی که رودخانه‌ای از نفت در حال خروشیدن بود و دقیقه‌ای یک بار به عرض جاده می‌زد، اولین بحران، مسدودکردن جاده بود. مسیری که کمی آن سوتر هر روز صبح با عبور یک ترن، می‌توانست یک فاجعه انسانی به بار بیاورد. توی آن تاریکی‌ها که حتی جرئت روشن کردن هیچ چراغی را نداشتند، به ناچار یک کامیون را سد جاده کردند و با چند چراغ بالای آن، سدراه ترن شدند، اما این تازه اول ماجرا بود. دریچه خروجی چاه، تحمل فشار ۲۵۰۰ پوند بر هر اینچ مربع را داشت در حالی که فوران نفت با فشاری بیش از ۹ هزار پوند بر اینچ مربع بود. به این ترتیب عملا تلاش برای بستن دریچه چاه، آب در هاون کوبیدن بود. هر لحظه رودخانه نفت به دریاچه‌ای پایین‌تر از ارتفاع تبدیل می‌شد. دریاچه‌ای که با ساخت یک سد فوری در پایین نهر، نفت را ذخیره می‌کرد. اما این چاره کار نبود. گره این کار به دست ریکا جورج اسکوبا زمی‌شد. کسی که مهندس مستوفی در اویل نیوجرزی نیویورک سراغ داشت و در دوران دانشجویی با او آشنا بود. به این ترتیب از او دعوت کرد به محل حادثه بیاید و دست آخر با پیشنهاد او دریچه چاه را به تناوب تا حد امکان به اندازه‌ای می‌بستند که با فشار زیر دریچه، بخشی از دیواره چاه ریزش کند و به مرور مسیر فوران خفه شود. ماجرا پس از یک ماه جمع شد و پس از آن، چاه شماره ۵ البرز که روزانه ۱۲۰ هزار بشکه نفت تولید می‌کرد، آرام آرام دیگر کمپانی‌های نفتی جهان را برای مشارکت در صنعت نفت و گاز، به سمت ایران کشانید. دوره‌ای که افق تازه‌ای در صنعت نفت ایرانی گشود و ماحصل تلاش‌های شبانه‌روزی مهندس مستوفی و تیم پرتلاش او بود.



تصویری از هیئت امنای دانشکده نفت آبادان با حضور مرحوم مستوفی

بندر ماهشهر/ تابستان ۱۳۵۵

ژاپنی‌ها در قالب شرکت سهامی ایران-ژاپن با هدف ساخت یک مجتمع پتروشیمی در دوران مدیریت مهندس مستوفی به ایران آمدند. شرکتی که بنا داشت بر اساس یک طرح مفصل، مقدار زیادی گاز مایع و مواد سبک نفتی را با لوله به بندر ماهشهر برساند. جایی که با احداث یک شهر نسبتا بزرگ روی آب، کارخانه‌ای عظیم برای تولیدات نفتی برپا می‌شد. به این ترتیب دو سال تمام، کامیون‌های شن زمین بندر را پرمی‌کردند تا بتن‌ریزی آغاز شود و کلنگ احداث کارخانه، زمین بخورد. کارخانه‌ای با ۱۳، ۱۴ واحد مختلف که از یک سمت گاز را وارد می‌کرد و از سمت دیگر پی.وی.سی و پلاستیک و انواع الیاف مصنوعی را بیرون می‌داد. تولیداتی که همگی بر پایه پتروشیمی بود و برق آن با استفاده از آب دریا و چهار توربو ژنراتور تأمین می‌شد. این پروژه تنها گوشه‌ای از پیشرفت‌های صنعت ایران در طول دوران خدمت مهندس مستوفی در شرکت پتروشیمی نفت ایران بود. مردی که سال‌ها در دوران مدیریت خود، تحولات چشمگیری در حوزه صنعت پتروشیمی ایجاد کرد و به حق عنوان «پدر صنعت پتروشیمی ایران» را به خود اختصاص داد.

منبع: مصاحبه با باقر مستوفی برگرفته از کتاب الکترونیکی صنعت پتروشیمی در ایران از آغاز تا آسمانه انقلاب اسلامی از وبگاه مطالعات ایران (۱۳۸۰)

کوچه

حرف بد از ادبیات مردمان دور باد!



غلامرضا بنی‌اسدی
روزنامه نگار

انقلابی به ادب و ادبیات دینی التزامی مؤمنانه دارد. خوب فکر می‌کند، خوب می‌اندیشد و خوب هم می‌گوید. او از بدگمانی می‌پرهیزد؛ چه در قرآن خدا خوانده است «ان بعض الظن اثما» را. می‌داند که بعضی از این گمان بد رواداشتن در حق دیگران، گناه است. از گناه هم باید پرهیز کرد. این با ساده‌انگاری و افتادن به «تله فریب» فرق می‌کند. به خوش‌بینی مفرط نمی‌افتد که کید و نفاق و ریا را نادید انگارد. مؤمن هوشیار است. به غفلت دچار نمی‌شود و سوءبرداشت، ذهن و ضمیرش را اشغال نمی‌کند. انقلابی، شهید بهشتی است که وقتی در حقش نامردی را تمام می‌کنند، بی‌جواب می‌گذارد و با خواندن «ان الله یدافع عن الذین آمنوا» همگان را به این حقیقت توجه می‌دهد که خداوند، دفاع از مؤمنان را خود به عهده می‌گیرد. انقلابی بدگویی دیگران را هم به کلمات پسندیده و کنایت شایسته جواب می‌دهد. با این عیار و معیار است که امروز هم می‌توان انقلابیون را از مدعیان انقلابیگری تمیز داد. آنان که زبان به فحش می‌گشایند، انقلابی نیستند. در ایمانشان هم هزار تردید رواست. به منش مسلمانی هم رفتار ندارند. ادعایشان پوستین وارونه است. کلاه بر سر خودشان می‌شود و دیگری را نمی‌فریبد. آنان را که در فضای مجازی به نام انقلابیگری به ستیز با حقیقت می‌پردازند و کارگزاران نظام را به هر ناشایست و ناسزایی می‌نوازند، به این فتوای شرعی رهبر معظم انقلاب باید ارجاع داد که در پاسخ به استفتای «دشنام و فحش چیست و چه حکمی دارد؟» می‌نویسند: «اگر مسلمانی را به عمل یا صفتی زشت بنامند؛ مثلا به او بخیل یا گدازاده بگویند، یا کور یا به نام حیوانی صدا کنند، چنانچه این تعبیرات در عرف، شتم و تحقیر محسوب شود، دشنام و حرام می‌باشد.» حالا به این کلام معیار، کلماتی را که نگاشته‌اند، عیار بسنجند. آیا بطلان ادعای خود را نمی‌بینند؟ کار ندارم که نوشته‌های بسیارشان عنوان مجرمانه هم می‌گیرد و می‌شود آنان را تحت تعقیب قرارداد. مباحث حقوقی در جای خود محترم، اما ما به حقیقت ماجرا کار داریم؛ حقیقتی که به تیغ کلام مدعیان هزار زخم برمی‌دارد. هرکه می‌خواهد در شمار مؤمنان باشد و به صفت انقلابی ممتاز شود، باید مرزبان حرمت خود و دیگران و جامعه باشد. اینکه خود را مقدم شمردم، به این دلیل است که فرد فحاش، اول از خود حرمت می‌برد و بعد به حرمت‌زدایی از دیگران زبان می‌برد. این یک واقعیت است که افراد را از آنچه درباره دیگران می‌گویند، بهتر می‌توان شناخت تا آنچه دیگران درباره آن‌ها می‌گویند. از کوزه وجود هرکس، دقیقا همان می‌تراود که از آن پر شده است، نه چیز دیگر. باید جان طرف از «فواحش پنداری» مالامال باشد تا زبانش به فحاشی باز شود. فردی چنین هم ضد نظامات اخلاقی و ضد انقلاب است نه انقلابی، همین!

عکس روز

مشهد هنوز نارنجی است

هوای مشهد باز هم آلوده است. گفته‌اند رنگ شاخص هوا نارنجی است و گروه‌های حساس بهتر است در خانه بمانند. استفاده از ماسک هم به شهروندان توصیه شده است. تداوم آلودگی ظاهرا گویای این است که برای سبز شدن نارنجی هوا باید حالا حالاها صبر کرد.

عکس: حدیث فقیری/ شهرآرا



حکایت

چنان باش که از تو حکایت کنند

خواجه عبدالکریم، خادم خاص شیخ ما ابوسعید بود. گفت: روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما او را چیزی می‌نوشتم. کسی بیامد که: شیخ تو را می‌خواند. برفتم. چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که چه‌کار می‌کردی؟ گفتم: درویشی حکایتی چند از آن شیخ خواست. آن را می‌نوشتم. گفت: ای عبدالکریم! حکایت‌نویس مباش. چنان باش که از تو حکایت کنند.

نظیر بیتی از ملک‌الشعرای بهار:

نگویمت که به ستخوان خاک خورده بناز
عظام بالیه* کی رتبت عصام دهد؟

*استخوان‌های پوسیده

اسرار التوحید محمدبن منور
برگرفته از کتاب خواندنی‌های ادب فارسی، به کوشش علی‌اصغر حلبی